

### 13. Persian Ghazal : Suhail Kakorvi



سهیل کاکوروی

#### غزل

گلشن هزار بر لب جانان دمیده است	برخیز دل که صبح بهاران دمیده است
دیوانگی شوق فراوان دمیده است	بزم حیات مثل نگاران دمیده است
در چشم یار فتنه دوران دمیده است	شوخی، حیا، تبسم و غمزه، اداء ناز
در صحن کفرغنچه ایمان دمیده است	دیدم رخ نگار درین حلقه های زلف
در باغ ناز سرو خرامان دمیده است	ای قلب بامراد در چشم باز کن
سلطان حسن باگل خندان دمیده است	قربان شوم به سرخوشی جان آرزو
دیدم به انبساط نمکدان دمیده است	من شادمان شدم تو نمک پاش آمدی
هرجا رفت سبزه بی جان دمیده است	بنگرسهیل سیر چمن ترک شوخ کرد